



درس تفسیر سوره مبارکه معارج جلسه ۱

حضرت آیت الله جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱) لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲) مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴) فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (۶) وَ يَرَاهُ قَرِيبًا (۷) يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۸) وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹) وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (۱۰) يُبْصَرُونَ يَوْمَئِذٍ الْمُبْرِمُ لَوْ يُفْتَدَى مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ (۱۱) وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ (۱۲) وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۳) وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۴)﴾

این سوره مبارکه ای که به نام «معارج» هست؛ در تفسیرهای قدیمی، یعنی قبل از هزار سال، چه از اهل سنت<sup>۱</sup> چه از ما، نوشته است که «السورة التي يذكر فيها المعارج» که اینجا علم بالغلبه است در حقیقت «كما تقدم». به استثنای سوری که در لسان معصوم (سلام الله علیه) نام گذاری شد، بقیه سور ظاهراً علم بالغلبه است؛ لذا در تفسیرهای قبل از هزار سال این چنین است: «سورة يذكر فيها البقرة»، «سورة يذكر فيها الفيل»، «سورة يذكر فيها المعارج»، نه اینکه نام این سوره «معارج» باشد، اینجا علم بالغلبه است.

۱. تفسیر التستری، ص ۱۷۷؛ «السورة التي يذكر فيها المعارج».

درباره این سوره، از محتوای صدرش معلوم است که در مکه نازل شد؛ ولی از بخشی از آیاتش که مربوط به آثار صلات و زکات و اینهاست، معلوم می‌شود که در مدینه نازل شد. در حقیقت این سوره به حسب ظاهر تلفیقی از آیات مکی و مدنی است.

در جریان مبدأ، عده‌ای به موسای کلیم (سلام الله علیه) می‌گفتند: ﴿أَرَأَىٰ اللَّهُ جَهَنَّمَ﴾<sup>۱</sup> یا ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهَنَّمَ﴾<sup>۲</sup> اینها که گرفتار معرفت‌شناسی حسّی و تجربی بودند، چیزی را تا نمی‌دیدند باور نمی‌کردند، می‌گفتند خدا را - معاذ الله - ما تا نبینیم باور نمی‌کنیم و قهراً هم به تو وقتی ایمان می‌آوریم که خدا را ببینیم. مشابه این را کفار مکه درباره معاد می‌گفتند، می‌گفتند که معادی در کار نیست، بعضی‌ها معاد را انکار می‌کردند به شدت. بعضی‌ها مستبعد می‌دانستند، می‌گفتند که این بعید است و یک امر دشواری است: ﴿يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَزَقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾<sup>۳</sup> به یکدیگر می‌گفتند یک خبر تازه‌ای در مکه است، آیا شنیدید؟ کسی می‌گوید وقتی شما مُردید و قطعه‌قطعه شدید و خاک شدید، دوباره زنده می‌شوید، مگر چنین چیزی ممکن است؟! این را مستبعد می‌دانستند و می‌گفتند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُتَّقِينَ﴾<sup>۴</sup> ما نمی‌توانیم یقین پیدا کنیم که معاد حق است. بعضی‌ها هم استهزا می‌کردند و می‌گفتند اگر عذابی هست، بیاورید که ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾. این ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾، سؤال استفهامی نیست، سؤال است که اگر درست است بیاورید. - معاذ الله - به حضرت می‌گفتند اگر قیامت حق است، بیاور! اینکه سؤال می‌کردند که ﴿سَأَلَ سَائِلٌ﴾، که اگر عذاب هست، بیاورید و هم‌اکنون به حیات من خاتمه بدهید، این استهزائاً چنین حرفی می‌زد که بعد عذابی آمد و به حیات او خاتمه داد. از همان سنخ

۱. سوره سبا، آیه ۷.

۲. سوره بقره، آیه ۵۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۴. سوره جاثیه، آیه ۳۲.

سؤال در اینجا مطرح شد که ﴿سَأَلَ سَائِلٌ﴾ به عذابی که واقعاً واقع است؛ ولی اینها قبول ندارند، می‌گفتند: ﴿حِجَارَةً مِنْ السَّمَاءِ أَوْ اثْنًا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup>، این سؤال را می‌کردند. هم درباره ولایت آمده هم درباره اصل حقانیت دین آمده است. حالا آن سائل گفتند، نضر بن حارث بن کلدی بود.<sup>۲</sup> این درباره عذاب قطعی الهی سؤال می‌کرد، سؤال او هم اهانت بود، استهزا بود؛ لذا ذات اقدس الهی به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید که شما در برابر این بی‌ادبی‌ها صبر کنید: ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾.

آن وقت بخشی از قیامت را شرح می‌دهد. عظمت الهی را بازگو می‌کند. فرشته‌ها و روح که به بارگاه الهی بار می‌یابند، آنها را ذکر می‌کند. فاصله این معارج را هم در یک روز پنجاه هزار سال ذکر می‌کند که آن روز پنجاه هزار سال، هم می‌تواند ظرف معاد باشد، هم ظرف عروج ملائکه و روح به طرف ذات اقدس الهی باشد. آنها اگر بخواهند به بارگاه الهی برسند و دستور بگیرند، پنجاه هزار سال طول می‌کشد و روز قیامت هم پنجاه هزار سال است؛ منتها وقتی به حضرت عرض کردند: «مَا أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ»، که عرض کردند یک روز پنجاه هزار سال، حالا معلوم نیست پنجاه هزار سال دنیا است که هر سال سیصد و شصت و اندی روز است یا ﴿إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ﴾<sup>۳</sup> است که پنجاه هزار سال ربوبی است. به هر تقدیر راه طولانی است. به حضرت عرض کردند: «مَا أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ»، یک روز پنجاه هزار سال باشد، خیلی طولانی است! حضرت فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ»، قسم به ذات اقدس الهی که مرا به پیامبری منصوب کرد، این پنجاه هزار سال برای مؤمن مانند «صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ»<sup>۴</sup> است، به اندازه یک نماز واجب است که حداکثر ده دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد. این برای چه معطل باشد؟ این حسابی

۱. سوره انفال، آیه ۳۲.

۲. منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۱۰، ص ۳.

۳. سوره حج، آیه ۴۷.

۴. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۳؛ «وَرَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيُخَفَّفُ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيَهَا فِي الدُّنْيَا».

ندارد. نه بی‌راهه رفته، نه مال کسی را برده، نه راه کسی را بسته، این برای چه معطل باشد؟ پنجاه هزار سال برای یک مؤمن پنج دقیقه است، آن که از پنجاه هزار دلار و لیره و یورو و اینها با یک چشم به هم زدن می‌گذرد، این برای چه معطل باشد؟ از پنجاه هزار حيله یک دفعه می‌گذرد، چرا معطل باشد؟ فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ».

برای مؤمن «صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ» است، او معطلی ندارد و اگر فرشته‌ها و روح بخواهند به بارگاه الهی بار یابند هم «صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ» است «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ».

بنابراین این معطلی برای کسانی است که دیگران را معطل کردند، خودشان را معطل کردند و خطراتی هم که در آیات بعد است، آنها را تهدید می‌کند. فرمود اینها سؤالشان سؤال استهزایی است. قبلاً هم گذشت که سؤال یا سؤال استفهامی است؛ مثل: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاهْلَةِ﴾<sup>۱</sup>، ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾<sup>۲</sup>، ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾<sup>۳</sup>، اینها سؤال استفهامی است یا سؤال، سؤال توبيخی است، اعتراضی است، فرمود: ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾<sup>۴</sup> که بازداشت کنید. می‌گویند فلان وزیر فلان وکیل زیر سؤال رفت! مجلس آن آقا را برای سؤال دعوت کرد؛ یعنی او زیر سؤال کرد نه سؤال استفهامی باشد؛ سؤال اعتراضی است: ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾؛ یعنی اینها زیر سؤال رفتند، از آنها باید سؤال شود که چرا این کار را کردید؟ یک سؤال استعطاعی است که همگان درباره بارگاه خدا سائل هستند که ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۵</sup> همه از خدا سؤال می‌کنند بده! بده! بده! بده! پس سؤال استعطاعی داریم، سؤال استيضاحی و استهزایی داریم و سؤال استفهامی. اینجا سؤال، سؤال استهزایی است - معاذ الله - که اگر معاد حق است، عذاب حق است، پس بیاور! ذات اقدس الهی می‌فرماید هر چیزی موقعی دارد، اینها خیال می‌کنند که

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۴. سوره صافات، آیه ۲۴.

۵. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

خیلی طول می‌کشد ما می‌دانیم نزدیک است. برای بعضی‌ها دور است، برای بعضی‌ها نزدیک است: ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا﴾. این ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا﴾، نسبت به کسانی که «فی الجملة» باور دارند؛ ولی زمانش را تأخیر انداختند، این بعید یعنی دور. اما آنها که می‌گویند مستبعد است، بعید به معنی دور بودن در برابر نزدیک بودن نیست، مستبعد است، بعید است چنین اتفاقی بیفتد. قبول ندارند و ما او را هم یقینی می‌دانیم هم نزدیک می‌دانیم، این بعید به در قبال قریب به معنای فاصله مکانی و زمانی نیست. اینها نه اینکه قیامت را باور داشتند بعد می‌گفتند که حالا طول می‌کشد، اینها اصلاً قیامت را باور نداشتند. وقتی جریان معاد مطرح شد به یکدیگر پوزخند می‌زدند می‌گفتند شنیدی در مکه چه خبر است ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ﴾،<sup>۱</sup> کسی آمده به شما می‌گوید: ﴿إِذَا مَزُقُّمُ كُلَّ مُمِزِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾،<sup>۲</sup> این را به عنوان استهزا به یکدیگر گزارش می‌دادند. می‌گفتند می‌دانید در مکه چه خبر است؟! کسی آمده می‌گوید شما بعد از مرگ دوباره زنده می‌شوید! این گروه این‌طور نبود که به قیامت معتقد باشند بعد بگویند فاصله‌اش دور است تا ما بگوییم اینها می‌گویند دور است و خدا می‌گوید نزدیک است، اینها می‌گویند بعید است؛ یعنی مستبعد است که انسان دوباره زنده شود.

پرسش: ...

پاسخ: نه خیر، برای اینکه آن قرائن مقدم است، اصلاً اینها قیامت را قبول نداشتند. این کسی که می‌گوید به استهزا که قیامتی نیست، نه اینکه قیامت را قبول دارد بعد بگوید فاصله دور است، او اصلاً قیامت را قبول ندارد. اصل وقوع «کان» تامه‌اش را مشکل دارد نه در «کان» ناقصه، سخن از قُرب و بُعد نیست حالا اگر کسی قیامت را قبول داشته باشد بعد بگوید که دور است.

۱. سوره مائده، آیه ۶۰؛ سوره شعرا، آیه ۲۲۱.

۲. سوره سبا، آیه ۷.

پاسخ: الآن که دارد مسخره می‌کند، ﴿يَرَوْنَهُ﴾ نیست، آن روزی که قیامت را دید، بله ﴿يَرَوْنَهُ﴾؛ ولی الآن دارد مسخره می‌کند، پس الآن که دارد مسخره می‌کند قیامت را قبول ندارد، بله یک روز قیامت را می‌بیند.

حالا این گروه که می‌گویند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُتَّقِينَ﴾، این خیلی بعید است، شدنی نیست؛ یعنی بعید است اتفاق بیفتد، به یکدیگر می‌گفتند یک چنین خبر تازه‌ای را شنیدی؟! ﴿يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مِّمَّزِقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾، اصلاً شدنی نیست: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُتَّقِينَ﴾، نه اینکه اصل معاد را قبول داشتند می‌گفتند؛ منتها تاریخش بعد است، اینها اصل معاد را قبول نداشتند؛ لذا استهزا می‌کردند و می‌گفتند بیاورید! ذات اقدس الهی به دو مطلب پاسخ می‌دهد: حقایق معاد، اولاً و قرب آن، ثانیاً؛ حالا معلوم نیست «مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ»<sup>۱</sup>، حالا شرح می‌دهد، می‌فرماید چه وقت قیامت قائم می‌شود؟ فرمود: ﴿لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾؛ این یقینی است، هیچ قدرتی جلوی آن را نمی‌گیرد، چرا؟ برای اینکه نه بیرون از ساختار خلقت چیزی هست که جلوی اراده الهی را بگیرد، نه درون ساختار خلقت کسی هست که جلوی اراده الهی را بگیرد؛ اما در بیرون، سالبه به انتفای موضوع است، کسی بیرون از نظام خلقت نیست. در درون هر که باشد، عبد محض است. عبد محض چگونه در برابر مولا قدرت مقاومت دارد؛ لذا به نحو «لیس تامه» که اصلاً احدی جلوی اراده الهی را نمی‌گیرد، همین است. فرض ندارد که خدا کاری را بخواهد و نشود، چرا؟ چون سراسر عالم ستاد الهی هستند: ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup>، چیزی در عالم نیست که سپاه و ستاد الهی نباشند، حتی اعضا و جوارح خود ما. این بیان نورانی حضرت امیر که قبلاً چند بار

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷.

۲. سوره فتح، آیه ۴.

خوانده شد همین بود. فرمود شما بدانید که «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ»<sup>۱</sup> تمام دست و پای شما سربازان الهی هستند. اگر ذات اقدس الهی - معاذالله - خواست کسی را بگیرد که از جای دیگر لشکرکشی نمی‌کند؛ با خود این شخص، با دست این شخص، دست این شخص یک رومیزی می‌گیرد، یک زیرمیزی را می‌گیرد، رسوا می‌شد. حالا گاهی ابرهه را با آن طیر ابابیل عذاب می‌کند بله، اما نگفت من همیشه هر کسی را بخواهم عذاب بکنم، از جای دیگر لشکرکشی می‌کنم. این بیان نورانی حضرت امیر همین است که فرمود: «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ»، جایی می‌رود که نباید برود، همان جا گیر می‌کند. چیزی را امضا می‌کند که نباید امضا بکند با همان رسوا می‌شود. چیزی را می‌گیرد که نباید بگیرد، با همان دست رسوا می‌شود. فرمود حواس شما جمع باشد! ما از جای دیگر لشکر نمی‌کشیم، پس کل نظام می‌شود سپاه و ستاد الهی، ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، یک؛ ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾<sup>۲</sup>، دو. اگر کل نظام مأموران الهی هستند، فرض ندارد که ذات اقدس الهی چیزی را اراده بکند و کسی مقاومت بکند؛ لذا فرمود: ﴿لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾؛ هیچ کسی، احدی نمی‌تواند جلوی اراده الهی را بگیرد و این عذاب را از کفّار دفع کند، چرا شما مسخره می‌کنید؟ چرا می‌گویید الآن بیاید؟ ما آزمایشی داریم، حساب و کتابی هست، هر کسی باید بیاید امتحان خاص خود را بدهد: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾، این را روی استهزا می‌گفتند که این عذاب یقیناً برای کافر هست. مبدأ فاعلی آن هم ذات اقدس الهی است که دارای معارج است.

این «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»<sup>۳</sup> «مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ، مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» تا اینکه برسد - إن شاء الله - به «قرب نوافل» یا «قرب فرائض». اگر مخصوص وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد که تا به ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ﴾<sup>۴</sup> و

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۹.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۳. سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.

۴. سوره نجم، آیه ۹.

امثال آن برسد. چه وقت این اتفاق می افتد و در چه روزی؟ این معارج را چه کسی طی می کند و در چه روزی طی می کند؟ ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ﴾ که آن روز پنجاه هزار سال است. حالا پنجاه هزار سال، سال به حساب دنیا یا پنجاه هزار سال به لحاظ آخرت که ﴿إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ﴾<sup>۱</sup> در آن روز که ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾<sup>۲</sup> آن روز پنجاه هزار سال است، یک؛ در آن روز ملائکه رجوع می کنند و روح رجوع می کند «الی الله تعالی»، دو؛ آن پنجاه هزار سال هم برای مؤمن مانند «صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ» است، سه؛ آن پنجاه هزار سال برای ملائکه و روح که «الی الله» رجوع می کنند مانند «صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ» است، ﴿أَوَّ هُوَ أَقْرَبُ﴾<sup>۳</sup> چهار. در آن روز ملائکه ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ﴾. در آن روز برای مؤمن مانند «صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ» است، آنجا معطلی ندارد. این «طیّ الأرض»ی که در دنیا هست، «طیّ الزمان»ی که در دنیا هست، در آخرت برای آنها مشهود است. حالا این ملکه سبا در ین زندگی می کرد، وجود مبارک سلیمان در فلسطین به سر می برد، فاصله ین تا فلسطین هم خیلی است. آن تخت را دفعتاً و «طرفه العین» از ین تا فلسطین، گفت: ﴿قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾<sup>۴</sup> من می آورم و آورد. اگر طی زمان و زمین در دنیا برای اوحدی از اهل ایمان میسر است، برای مؤمنین هم در قیامت این چنین است. این کاری که مربوط به پنجاه ماه بود در آن روز، ﴿قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ آورده، همین پنجاه هزار سال هم برای کسی که اهل ایمان است «مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ» است، پس می شود زمان را طی کرد، زمین را طی کرد، در صورتی که عبد محض الهی باشد.

۱. سوره حج، آیه ۴۷.

۲. سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳. سوره نحل، آیه ۷۷.

۴. سوره نمل، آیه ۴۰.



﴿تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ﴾ که این یوم مقدارش پنجاه هزار سال است. وقتی بگویند فرشته‌ها و روح

در روز پنجاه هزار سال می‌روند؛ یعنی پنجاه هزار سال فاصله این امتداد لقای الهی است. از نظر عرضی هم امتداد حشر حساب و کتاب مردم است.

پرسش: این که راجع به شب قدر است.

پاسخ: یکی از مصادیقش شب قدر است، این طور نیست که تفسیر مفهومی باشد. در برابر اهل بیت آمده مصداق

واقعش اینها هستند؛ اما تفسیر مفهومی یک حساب است، تطبیق مصداقی حسابی دیگر، مثل ﴿قَدْ أَفْلَحَ

الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup> گفتند درباره حضرت امیر است.<sup>۲</sup> این تطبیق بر مصداق کامل است، نه معنایش تفسیر مفهومی باشد.

﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾، صبر جمیل یعنی ناله نکن، شکایت نکن، برای اینکه چنین روزی در پیش است. حالا اینها

بددهنی کردند، مسخره کردند: ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ \* إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا﴾، اینها به دو معنا اگر مؤمن باشد در بین

اینها می‌گویند خیلی دور است؛ اما اینها که سؤال می‌کنند، می‌گویند مستبعد است، دارند تو را مسخره می‌کنند -

معاذالله - حالا اگر کسی بگوید بعید است، بعد از پیامبر سؤال بکنند، اینکه عذاب نیست، اینکه درد نیست، اینکه

بی ادبی نیست تا خدا بگوید صبر بکن! خیلی از افرادند که می‌گویند طول می‌کشد، در روایات ما هم دارد که

بسیاری از مردم را تسویف به هم زده است، تسویف؛ یعنی سوف سوف کردن، خیلی از اینها مسلمان هستند، مؤمن

هستند، اهل نمازند، سوف سوف می‌کنند - إن شاء الله - بعد توبه می‌کنیم، بعد دین خودمان را ادا می‌کنیم، بعد توبه

می‌کنیم، بعد حق مردم را می‌دهیم. سوف سوف، سوف سوف! فرمود خیلی از مردم را این تسویف؛ یعنی سوف سوف

کردن گرفتار کرده، همه‌شان مؤمن هستند، مسلمان هستند، قیامت را قبول دارند. این کسی که سوف سوف می‌کند،

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱.

۲. المناقب (للعلمی) / الكتاب العتیق، ص ۴۹.

﴿يَرَوْنَهُ بَعِيداً﴾، می‌گوید قیامت که به این زودی قیام نمی‌کند. خدا که با اینها کاری ندارد؛ منتها اینها احیاناً یا معصیت کبیره دارند یا معصیت صغیره دارند یا غفلت دارند. فرمود بسیاری از مردم را تسویف به عقب انداخت، مرتب سوف سوف، بعداً، سال بعد، سال بعد، اینکه کفر نیست، کفر این است که بگوید بعید است این کار واقع بشود! بنابراین یک قُرب و بُعد به معنای امکان و عدم امکان هست، یک قُرب و بُعد زمانی است. حالا اگر کسی ظهور حضرت را یقین می‌داند، می‌گوید به این زودی‌ها شاید حضرت ظهور نکند، اینکه کفر نیست. این نباید این حرف را بزند؛ ولی می‌زند. باید هر لحظه منتظر باشد، این یک وظیفه است؛ اما این کفر نیست که مثلاً بگوید دیر ظهور می‌کند یا زود ظهور می‌کند؛ گرچه حق ندارد این حرف را بزند.

﴿وَوَرَاهُ قَرِيباً﴾؛ ما هم آن را ممکن و ضروری و قریب می‌دانیم. چه وقت؟ حالا دارد علامت می‌دهد. حالا قُرب الهی را می‌خواهد ذکر بکند؟ چه وقت می‌شود؟ با اینکه اینها را که دارد ذکر می‌کند، اینها سالیان متمادی طول می‌کشد تا این سلسله کوه بشود یک کره داغ. آن فلز مذاب. «مُهَل»؛ یعنی فلز داغ شده و ذوب شده. ﴿يَوْمَ تَكُونُ﴾، آسمان مثل مُهَل می‌شود؛ مثل آهن گداخته و فلز داغ می‌شود. با اینکه می‌گوید این روز قریب است. الآن ۱۴۰۰ سال گذشته، این میلیاردها سال نزد ذات اقدس الهی ﴿كَلِمَاحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾<sup>۱</sup> است، ما می‌گوییم این قریب است، چه وقت؟ ۱۴۰۰ سال قبل فرموده که این قیامت قریب است. چه وقت قیامت قائم می‌شود؟ آن وقتی که آسمان مثل فلز گداخته بشود. این قُرب یعنی در برابر امکان است، نه یعنی قُرب زمانی.

﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهَلِّ﴾؛ مثل فلز گداخته که از آنجا جز حرارت چیز دیگری نمی‌آید: ﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾، جبال، سلسله کوه‌ها؛ مثل پنبه و پشم ندافی شده باشد، قبلاً که لحاف دوزها این پنبه‌ها را می‌زدند، ندافی

می‌کردند، این یک حجم سبک توخالی بود، این پنبه زده شده، می‌فرماید این‌طور می‌شود. بعد هم این را درهم می‌کوبند: ﴿تُسْفَا﴾<sup>۱</sup> می‌شود. بعد هم طوری که ﴿لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾<sup>۲</sup> می‌شود، سرزمین صاف می‌شود. بعد مسئله ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> رخ می‌دهد. حالا درجاتی است که دارد ذکر می‌کند. فرمود اینها نزدیک است. نزدیکی زمانی به این معنای حساب ما نیست که الآن ۱۴۰۰ سال گذشته است و خبری از این مُهل شدن و آن عِهن شدن نیست. این قُرب، یعنی امکان دارد نزد اله نزدیک است و مانند آن. این دو مطلب؛ یعنی قُرب به معنای امکان و قُرب به معنای «عند الله» ی.

﴿وَنَرَاهُ قَرِيبًا﴾، چه وقت؟ ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ \* وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾، در آن روز هیچ کسی از دیگری کمک نمی‌خواهد؛ یعنی فایده ندارد، چون هر کسی گرفتار خودش است. «حمیم»؛ یعنی دوستی که اهتمام دارد و همت می‌ورزد که مشکل دیگری را حل کند، گرچه اهتمام و همت با «هَاء» هوّز است؛ اما این حمّام است؛ یعنی گرم است، دوست گرم است. «حمیم»؛ یعنی گرم. چون گرمی دوستی باعث اهتمام است، وگرنه ریشه لغت اهتمام با همین «هَاء» هوّز و این با «هَاء» جیمی است، اینکه اهل تفسیر به اهتمام معنا کردند نه «حمیم» از آن لغت است، حمیم از حمّام و گرم بودن است. دوست گرم خاصیتش این است که همت می‌ورزد مشکل دیگری را حل کند. فرمود صمیم هم همین‌طور است. دوست صمیمی، یعنی دوست توپُر. «صخره صمّاء»، آن سنگ توپُر را می‌گویند «صخره صمّاء». دوستی که در درون او غیر از دوستی چیزی دیگر نیست. صد درصد دوستی است. صمیم او و درون او جز محبت چیزی دیگر نیست، این را می‌گویند دوست صمیمی و گرم است در دوستی، سرد

۱. سوره طه، آیه ۱۰۵.

۲. سوره طه، آیه ۱۰۷.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

نیست، پیوند او. این می‌شود دوست حمیم، چنین دوست صمیمی و حمیمی اهتمام دارد در نجات دیگری، وگرنه این را مفسران متوجه هستند که لغت اهتمام با حمیم خیلی فرق می‌کند.

در دنیا مشکل یکدیگر را دوست صمیمی و حمیمی حل می‌کنند. آن روز هیچ کسی که دوست حمیم و صمیم دیگری بود، مشکل دیگری را حل نمی‌کند. این طلیعه کار است؛ اما بدتر از این و سخت‌تر از آن این است که وقتی خودشان را به خودشان نشان دادیم که اینها خودشان را ببینند که واقعیتشان چیست، ﴿يُبْصِرُونَهُمْ﴾، ما مبصر هستیم، اینها مبصر هستند. مورد تبصره، ذوات خودشان است، ما خودشان را به خودشان نشان می‌دهیم که اینها چه هستند. اینکه می‌گفتند «أنا، أنا»! حالا به آنها نشان می‌دهیم که شما چه کسی هستید؟ چه وقت این کار را می‌کنیم؟ ﴿يُبْصِرُونَهُمْ﴾؛ وقتی که خودشان را به این وضع دیدند، اعمالشان را دیدند، نتایجشان را دارند می‌بینند، در آن روز نه تنها کسی به داد کسی نمی‌رسد، بلکه مجرم علاقه‌مند است که هر کسی با او ارتباط دارد، بشود فدای او! آنها را فدا بدهد و فدیة بدهد و نجات پیدا کند: ﴿يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ﴾، با «لو» ذکر می‌کند، چون آن روز هم به گونه‌ای نیست که حالا فدیة قبول بکنند؛ نظیر دنیا باشد: ﴿لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ﴾، در جای دیگر «یومئذ» است که مفتوح است، اینجا چون مضاف‌الیه است مجرور است. ﴿مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَنِيهِ﴾، فرزندان‌شان را فدیة بدهد، یک؛ همسرش را فدیة بدهد، دو؛ برادرش را فدیة بدهد، سه؛ قبیله و عشیره خود را فدیة بدهد، چهار؛ و «من فی الارض» را فدیة بدهد، پنج؛ تا مشکل او حل بشود، شش. فرمود در آن روز این‌طور است.

پرسش: آن دشمنی که در سوره «زخرف» گفتند: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup> همین دشمن به

این صورت در می‌آید؟

پاسخ: نه آن که دوستان حمیم نبودند. آن که دشمنی‌شان در همان روز آشکار می‌شود، این هیچ! اینها که واقعاً دوست هستند، واقعاً پسر هستند، واقعاً برادر هستند، همسر هستند، اینها هم مشکل او را حل نمی‌کنند. اینها که دشمن بودند همان «بعد الموت» معلوم می‌شود که اینها دشمن بودند، ﴿الْأَخِلَاءُ﴾، دوست نبودند؛ اما آنها که واقعاً دوست دنیا بودند، هر کسی مشکل کار خود را دارد: ﴿كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينَ﴾<sup>۱</sup>، در قرآن در دو جا فرمود ما افرادی که بدهکار هستند، مدیون باید گرو بسپرد. بله، مدیون باید گرو بسپارد. در مسائل مالی و دنیا، کسی که بدهکار است؛ خانه خود، زمین خود، فرش خود را گرو می‌دهد؛ اما کسی که به خدا بدهکار است، خود او یعنی خود او را گرو می‌گیرند، این در بند است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةً﴾<sup>۲</sup>، این «رهین» فعل به معنی مفعول است؛ یعنی «مرهونه»، این گرو است و آزاد نیست: ﴿كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينَ﴾؛ یعنی «مرهون»؛ یعنی رهن است؛ یعنی گرو است و آزاد نیست. کسی که در گرو باشد و آزاد نباشد دیگر نمی‌تواند حرکت کند. تا حق دیگران از او گرفته نشد، آزاد نیست و چون حق دیگران تأدیه نمی‌شود به این آسانی، این همین‌طور در گرو می‌ماند. در جهنم هم یک عده که هستند: ﴿مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾<sup>۳</sup> هستند که قبلاً هم بحث آن گذشت که اینها در جهنم هم آزاد نیستند، یک اتاق سه در چهار را به او بدهند، بگویند بسوز! آنجا هم در زنجیر هست و در جایی بسته است. کسی که راه دیگران را ببندد، آنجا هم بسته می‌سوزد. اگر گرو هست، دیگر باز نیست، چنین آدمی دلش می‌خواهد تمام بستگانش را فدیة بدهد و آزاد بشود. چرا؟ برای اینکه خودش را به خود او نشان دادند. این خودش را به خود او نشان داده، الآن این همه چیز را می‌بیند فقط خودش را نمی‌بیند. این به فکر همه چیز هست، فقط خودش را

۱. سوره طور، آیه ۲۱.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۸.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۹؛ سوره ص، آیه ۳۸.

فراموش کرده، ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾<sup>۱</sup> این به فکر زن و بچه و همه چیز شغل و سَمَت و اینها هست، فقط خودش را فراموش کرده است. پرده‌ای بین او و خود او آویختیم بعد این پرده را فرمود ما کنار می‌زنیم: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ﴾<sup>۲</sup> نه «عَنَّا» و «عن الواقع»، ما بی پرده هستیم.

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال \*\*\* نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست<sup>۳</sup>

او پرده ندارد. اسرار عالم هم پرده ندارند، اینها آیات الهی هستند؛ لذا نفرمود «عَنَّا» و نفرمود «عن الواقع»؛ فرمود: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ﴾؛ یعنی «عنک»، ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾؛ ما پرده تو را از جلوی چشم تو برداشتیم: ﴿فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾. این طور نیست که ما پرده‌ای داشته باشیم، ما که ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۴</sup> هستیم، عالم هم که آیات الهی است، آیه که پرده ندارد. خودت پرده بافتی و روی صورت خودت انداختی، هیچ‌جا را هم نمی‌بینی. ما این پرده را کنار زدیم، خودت را به خودت نشان دادیم، اسرار را هم می‌بینیم، حالا دادِ تو بلند شده! ﴿يُبْصِرُوهُمْ﴾، این چرا ﴿يُبْصِرُوهُمْ﴾؟ برای اینکه همه چیز را به یاد دارد و فقط خود را فراموش کرده است. ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾<sup>۵</sup> این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هم بود که فرمود: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا»<sup>۶</sup> همه‌شان یا در بنر می‌زنند، یا اعلامیه می‌زنند، یا در روزنامه‌ها می‌نویسند، یا در مساجد داد می‌زنند که ما فلان چیز را گم کردیم، آیا پیدا کردید یا نه؟ فرمود خیلی‌ها هستند که انشاد می‌کنند گمشده خود را. کتابی، کاغذی، خودکاری را گم کرده، از این و آن سؤال می‌کند که من

۱. سوره حشر، آیه ۱۹.

۲. سوره ق، آیه ۲۲.

۳. غزلیات ملا هادی سبزواری، غزل شماره ۳۶.

۴. سوره نور، آیه ۳۵.

۵. سوره حشر، آیه ۱۹.

۶. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۰.

خودکارم را کجا گذاشتم؟! فرمود خود را گم کرده، از این و آن سؤال نمی‌کند که من کجا هستم؟! فرمود من تعجبم این است که اینها دستمال دستشان یا کاغذشان یا خودکارشان را گم می‌کنند، از این و آن سؤال می‌کنند: «وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا»؛ خودش را گم کرده، نمی‌رود نزد کسی بگوید که من خودم را گم کردم، مرا سر جایم بنشان! «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا»؛ لذا فرمود ما خودش را به خود او نشان می‌دهیم، این گمشده را به او نشان می‌دهیم که جناب عالی این هستی! حالا آن روز دادش بلند می‌شود. وقتی دادش بلند شد، می‌گوید ای کاش همه اینها فدیة بشوند، فدا بشوند و من آزاد شوم. چنین روزی است! حضرت فرمود تو صبر کن، چنین روزی در پیش هست، البته برای یک عده روح و ریحان است، این مقرّبین که در پایان سوره مبارکه «واقعہ» است، آن روز اینها خوشحال هستند. در بعضی از بخش‌ها دارد که ﴿يَضْحَكُونَ﴾،<sup>۱</sup> اینها می‌بینند که اینها انتقام می‌گیرند اینها خوشحال می‌شوند. خانواده‌های شهدا وقتی ببینند صدامی‌ها دارند عذاب می‌بینند، اینها خوشحال می‌شوند. فرمود در دنیا آنها خوشحال بودند به خوشحالی حرام، اینها در قیامت، ﴿يَضْحَكُونَ﴾، خوشحال می‌شوند، می‌خندند که خدا دارد انتقام می‌گیرد. اینها برای تشفی قلبشان است. حالا ممکن است اولیای الهی از این حدّ بگذرند، برتر باشند؛ اما برای توده مردم به هر حال یک تشفی قلبی است، اینها منتظر عدل الهی هستند. فرمود آن روز وقتی خانواده‌های شهدا و دیگران می‌بینند که مجرمین دارند کیفر می‌بینند، اینها می‌خندند. این نعمت الهی است، اینکه بد نیست. یک بشارت است.

فرمود ما اینها را نشانشان می‌دهیم. وقتی نشان دادیم، آن روز ﴿يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ﴾؛ فرزندان‌شان را قربانی کنند و فدیة بدهند: ﴿وَصَاحِبَتِهِ﴾؛ همسرش را. ﴿وَأَخِيهِ﴾، اینها دیگر «الاخلاء» آن‌طور

۱. سوره زخرف، آیه ۴۷؛ سوره مطففین، آیات ۲۹ و ۳۴.

نیستند، اینها فرزندانِ هستند، برادران و همسرانش هستند: ﴿وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ﴾؛ قبیله او که او را جا می‌داد، مأوا می‌داد، مکان می‌داد، پناه می‌داد. ﴿وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾، حالا از دوستان و خانواده و قبیله و عشیره گذشته، علاقه‌مند است که اگر مقدورش هست همه مردم را فدیہ شوند و فدا شوند تا او آزاد شود. فرمود: ﴿كَلَّا﴾، این چنین نیست. نه به اُمنیه است، درباره دنیا فرمود که ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾،<sup>۱</sup> روی حوادث عالم و احکام دین که به آرزوی کسی وابسته نیست این در روایات ما هست «إِيَّاكُمْ وَ الْإِيكَالَ بِالْمُنَى فَإِنَّهَا مِنْ بَضَائِعِ الْعَجْزَةِ».<sup>۲</sup> فرمود اینها آرزوها برای زنان سالمند کم‌خرد است، کار با آرزو پیش نمی‌رود: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ﴾، البته رجاء چیز خوبی است، امید چیز خوبی است؛ اما آرزو چیز بدی است. بین آرزو و امید هم خیلی فرق است. یک وقت است که کسی مزرعه‌ای ندارد، هیچ کاری هم نکرده، یک انتظاری دارد که یک برنج خوبی، گندم خوبی، میوه خوبی نصیبش بشود، این آرزوست. یک وقت است که تمام تلاش‌ها و کوشش خود را کرده منتظر باران رحمت است. این رجاء است. رجاء چیز خوبی است؛ اما آرزو چیز بدی است. آرزو یعنی بدون مقدمات انسان توقع نتیجه داشته باشد، رجاء این است که با حفظ مقدمات توقع نتیجه داشته باشد.

فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى﴾، این داغ و گدازنده است: ﴿نَزَاعَةً لِّلشَّوَى﴾؛ پوست را می‌کند به هر حال، گداخته می‌کند، داغ می‌کند، پوست را می‌کند. چنین عذابی است که «اعاذنا الله من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا»!

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۳.

۲. الأُمَالِي (للطوسي)، ص ۵۸۰.